

سفری به خاکسای

پژوهشی پیرامون حج و عمره بر اساس آیات و روایات

جلد دوم

دکتر سید محمد بنی هاشمی

به قلم: بعید مقدّس

سرشناسه: بنی هاشمی، سید محمد، ۱۳۳۹
 عنوان و نام پدیدآور: سفری به خاکساری: پژوهشی پیرامون حج و عمره
 بر اساس آیات و روایات / سید محمد بنی هاشمی، به قلم: سعید مقدس.
 مشخصات نشر: تهران: مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر، ۱۳۸۸.
 مشخصات ظاهری: ۲ جلد، ۲۷۲ ص و ۲۵۶ ص.
 شابک جلد ۲: ۵-۱۷۳-۵۳۹-۹۶۴-۹۷۸
 شابک دوره: ۲-۱۴۵-۵۳۹-۹۶۴-۹۷۸
 وضعیت فهرست نویسی: فیبا.
 یادداشت: کتابنامه.
 موضوع: حج، حج عمره.
 شناسه افزوده: مقدس، سعید، ۱۳۵۶.
 رده بندی کنگره: ۱۳۸۸ ۷ س ۸۶ ب ۸ / ۱۸۸ BP
 رده بندی دیویی: ۳۵۷ / ۳۹۷
 شماره کتابشناسی ملی: ۱۸۵۸۲۹۶

شابک ۵-۱۷۳-۵۳۹-۹۶۴-۹۷۸ ISBN 978-964-539-173-5

سفری به خاکساری - جلد دوم

دکتر سید محمد بنی هاشمی
 به قلم: سعید مقدس
 ناشر: مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر
 نوبت چاپ: اول / ۱۳۸۸
 تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه
 حروفچینی: شبیر / ۷۷۵۲۱۸۳۶
 چاپ: صاحب کوثر

دفتر مرکزی: خیابان مجاهدین، چهارراه آبسردار، ساختمان پزشکان، واحد ۹ تلفن و فاکس: ۷۷۵۲ ۱۸ ۳۶ (خط ۶)
 فروشگاه: تهران، خیابان ایران، خیابان مهدوی پور، پلاک ۶۴ تلفن: ۶۴۸۰۱ ۳۳۵ (خط ۴) ۷۵۲۱۸۳۶ (۰۹۳۵)

وب سایت: <http://www.monir.com>
 پست الکترونیک: info@monir.com

دیگر مراکز پخش: نشر نیک معارف، ۰۱۰۶۶۹۵ * نشر آفاق، ۰۳۵۲۲۸۴۷ * نمایشگاه کتاب اعراف، ۰۸۵۲۹۲۲۲
 نشر رایحه، ۰۸۸۹۷۶۱۹۸ * پخش آینه، ۰۴۹۶۳۳۹۳۰

دوره دو جلدی ۶۵۰۰ تومان







فهرست مطالب

بخش سوّم: اعمال و آداب حج

فصل اوّل: اعمال و آداب مشترک حج، عمره ی تمتّع و عمره ی مفرده	۲۷۵
مروری بر اعمال	۲۷۵
احرام	۲۷۷
گرمای مکه: مرارتی پر ارج	۲۸۳
در حال احرام چه کنیم؟	۲۸۷
تلبیه	۲۸۹
متن و ثواب تلبیه	۲۸۹
ردّ لَبّیک حرام خوار	۲۹۷
به چه کسی لبّیک می‌گوییم؟	۲۹۸
حکمت تلبیه	۳۰۱
لبّیک دل‌باختگان به سیندالشّهداء علیهم‌السلام	۳۰۵
آداب مکه ی مکّز مه	۳۰۸
غسل پیش از ورود به مکه ی معظّمه	۳۰۸

شش □ سفری به خاکساری - جلد دوم

۳۰۹		سکینه و تواضع در مکه‌ی مکرمه
۳۱۶		لباس حاجی؛ لباسی ساده یا کهنه
۳۱۸		تواضع و وقار؛ ادب زائر کربلا
۳۲۱		لباس زائر سیدالشهدا (علیه السلام)
۳۲۲		سجده در مکه‌ی معظمه
۳۲۲		ثواب گام زدن تا قبر شریف سیدالشهدا (علیه السلام)
۳۲۳		تسبیح در مکه‌ی مکرمه
۳۲۴		ختم قرآن در مکه‌ی مکرمه
۳۲۶		آداب مسجد الحرام
۳۲۶		غسل
۳۲۶		ورود به مسجد الحرام با سکینه و وقار
۳۲۸		دعای ورود به مسجد الحرام
۳۳۴		دعا، هنگام دیدار با کعبه‌ی معظم
۳۳۵		ورود از باب بنی شیبه
۳۳۷		نظر به کعبه
۳۳۹		نماز در مسجد الحرام
۳۴۰		اعمال پر فضیلت؛ نشانگر تأکید بر مشغولیت به عبادت
۳۴۱		تأکید بر مشغولیت به عبادت و جز به خیر سخن نگفتن در کربلا
۳۴۳		یاری دادن به همسفران حج؛ مایه‌ی برتری یافتن ثواب
۳۴۴		توصیه به همکاری و یاری رساندن به زوار سیدالشهدا (علیه السلام)
۳۴۵		آداب نگاهداشتنی برای زائر بیت الله و زائر کربلا
۳۴۷		بازگشت، پس از پایان اعمال به همراه شوق ماندن
۳۵۰		کراهت اقامت در کربلای معلی و شوق بازگشت هنگام وداع با امام (علیه السلام)
۳۵۳		طواف
۳۵۳		فضیلت طواف



فهرست مطالب □ هفت

۳۵۷	طواف‌های واجب و مستحبی
۳۵۸	چرا هفت دور؟
۳۶۱	اعمال هنگام طواف
۳۶۱	دعا در حین طواف
۳۶۷	صلوات در هنگام طواف
۳۶۸	نماز طواف
۳۶۹	دعا پس از نماز طواف
۳۷۳	نیابت در طواف و نماز طواف
۳۸۰	طواف به گرد کعبه‌ی شش گوشه
۳۸۲	نوشیدن از آب زمزم
۳۸۲	تاریخچه‌ی چاه زمزم
۳۸۵	استحباب نوشیدن آب زمزم و ریختن آب آن بر صورت و بدن
۳۸۶	تقدّس ویژه‌ی آب زمزم
۳۸۸	چرای تلخی و شوری آب زمزم
۳۸۹	برتری آب فرات بر زمزم
۳۹۲	سعی
۳۹۲	وجه تسمیه‌ی صفا و مروه
۳۹۳	حکمت سعی و محبوبیت سعی
۳۹۵	چرا هفت دور؟
۳۹۶	هروله
۳۹۷	ثواب سعی
۳۹۹	صلوات در هنگام سعی
۴۰۰	وقوف بر کوه صفا و ذکر و دعا
۴۰۲	سعی در زیارت حضرت سیدالشهدا (علیه السلام)

فصل دوم: اعمال مخصوص حج	۴۰۷
مروری بر اعمال واجب حج	۴۰۷
آدم مصطفی: نخستین حاجی	۴۰۸
صحرای عرفات	۴۱۱
وجه تسمیه‌ی عرفات	۴۱۱
حکمت و قوف در عرفات از ظهر تا غروب روز نهم	۴۱۲
جلوه‌های رحمت ربانی در بیابان عرفات	۴۱۵
مراتب مغفرت الهی در عرفات	۴۱۹
انداک بودن حجاج واقعی	۴۲۵
یأس از رحمت خدا: بزرگترین جرم	۴۲۸
روز عرفه: روز دعا و مسألت	۴۳۲
پناه آوردن به خداوند از آتش	۴۳۷
دعای عرفه‌ی حضرت سیدالشهدا (علیه السلام)	۴۳۹
دعا برای امام عصر (علیه السلام) در صحرای عرفات و روز عرفه	۴۴۲
دعای نخست (دعای عرفه‌ی امام سجاد (علیه السلام) در صحیفه‌ی سجادیه)	۴۴۴
دعای دوم (دعای عرفه‌ی امام سجاد (علیه السلام) در کتاب شریف اقبال الاعمال)	۴۴۷
زیارت حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) در شب و روز عرفه	۴۴۸
کربلا در دل عرفات	۴۵۴
یادی از مصیبت حضرت ابوالفضل العباس (علیه السلام)	۴۵۹
وقوف در مشعر	۴۶۲
«مازمین» مرز عرفات و مشعر	۴۶۲
وجه تسمیه‌ی مشعر به «مزدلفه» و «جمع»	۴۶۷
دعا و احیاء شب مشعر	۴۶۸
منا	۴۷۰
وجه تسمیه‌ی منا	۴۷۰

فهرست مطالب □ نه

۴۷۱	رمی جمره
۴۷۴	قربانی
۴۷۴	قربانی در حج آدم و ابراهیم علیه السلام
۴۸۱	ثواب قربانی
۴۸۳	قبول قربانی
۴۸۶	حلق
۴۸۷	بازگشت به مکّه
۴۹۰	وداع با بیت
۴۹۰	یادی از وداع‌های امام رضا علیه السلام با کعبه
۴۹۲	از کجا و چگونه وداع کنیم؟
۴۹۷	قبولی حج
۴۹۸	ورع
۵۰۳	حلم
۵۰۴	حُسن مصاحبت
۵۰۵	بازگشت به وطن
۵۰۹	فهرست منابع
۵۱۶	دیگر آثار مؤلف





بخش ۳

اعمال و آداب حج



فصل ۱

اعمال و آداب شُرکِ حج، عمره‌ی تمتّع و عمره‌ی مفرده

مروری بر اعمال

حجّ تمتّع از دو عبادت تشکیل می‌شود که هریک دارای اعمالِ مفصلی هستند:

(۱) عمره‌ی تمتّع

(۲) حج

در عمره‌ی تمتّع پس از نیت، پنج عمل صورت می‌گیرد: نخست، احرام در یکی از میقات‌ها (که امروزه میقات ذوالحلیفه (شجره) و جُحفه بیشتر از سایر میقات‌ها مرسوم‌اند). دوّم: طواف هفت دوره به گرد خانه‌ی خدا، سوّم: دو رکعت نماز طواف، چهارم: سعی (هفت بار رفت و آمد) میان دو کوه صفا و مروه، پنجم: تقصیر (گرفتن مقداری از مو، ریش، یا شارب). فرق میان عمره‌ی مفرده و عمره‌ی تمتّع در چهار

چیز است:

نخست آنکه در عمره‌ی مفرده طواف نساء و نماز طواف نساء پس از تقصیر انجام می‌شود و بنابراین غیر از نیت شامل هفت عمل است.

دوم آنکه در عمره‌ی مفرده پیش از طواف و نماز طواف نساء، استمتاع از همسر بر فرد حرام است (هر چند سایر محرّمات احرام از جمله بوی خوش بر او حلال می‌شود). اما در عمره‌ی تمتّع پس از تقصیر، کلیّۀی تروک احرام - حتّی استمتاع از همسر - برای افراد جایز است.

فرق سوم آن که عمره‌ی تمتّع بر خلاف عمره‌ی مفرده تنها در ماههای حج (شوّال و ذی القعدة و ذی الحجه) انجام می‌شود و اگر کسی در یکی از این سه ماه در مکه وارد شود و عمره‌ی تمتّع انجام دهد، باید تا ایّام حج صبر کند و اعمال حج را به انجام رساند؛ مگر اینکه نیت خود را به عمره‌ی مفرده تغییر دهد و طواف نساء و نماز آن را بجای آورد.

فرق چهارم اینکه: عمره‌ی تمتّع بر انسان واجب است اما عمره‌ی مفرده (حتّی در صورت استطاعت) واجب نیست بلکه مستحب است.^۱

در این مجال - و در فصل اوّل - ابتدا اعمال و آداب مشترک میان عمره‌ی مفرده و عمره‌ی تمتّع و حج را بررسی می‌کنیم و درباره‌ی برخی از آداب مستحبّ سرزمین وحی سخن خواهیم راند. در فصل دوم درباره‌ی اعمال خاصّ حج به بحث خواهیم نشست. تذکّر این نکته لازم می‌نماید که در این بخش قصد ما پرداختن به مناسک حج نیست. قصد آن داریم قدری درباره‌ی حکمت‌های این اعمال بر اساس روایات سخن بگوییم. بنابراین سعی می‌کنیم با این روی کرد، تک تک اعمال عمره‌ی

۱. رجوع کنید به: مناسک حجّ مراجع معظم تقلید.

مفرده و حجّ تمتّع را از نظر بگذرانیم و با اقتباس از روایات اهل بیت (علیهم السلام) درباره شان سخن بگوییم.

احرام

معنای احرام، حرام کردن است. بیست و پنج چیز در پی پوشیدن لباس خاصّ احرام و به زبان آوردن تلبیه، بر انسان حرام می شود. در این حالت باید شهوت هایث را فراموش کنی و از زیور و زیبایی ظاهر بگریزی. باید با احتیاط قدم برداری، خودت را و خوشی هایث را کنار بگذاری. باید با همه - حتی نبات و حیوان - در صلح و سلم باشی و حتی کلامی برای مجادله به زبان نیاوری. این جادِیگر همه ی مقام ها و موقعیت ها فراموش می شود. همه ی «ما» و «من» ها کنار می رود. همه یکی می شوند و یک رنگ و تو دیگر کجا می توانی غنی را از فقیر، عالم را از عامی و گدا را از پادشاه تمیز دهی؟ این جا است که دیگر ارزش انسان ها را هیچ یک از شئون دنیوی آنها تعیین نمی کند. هر کس با خدای خود است و دیگر «خود»ی در میانه نیست. آری احرام، زمینه ای است برای ترک تکبرها و فرار از خویشتن خویش که به خود مسرور است. احرام مقدّمه ای است تا بدانی که فقیر و نادار هستی و ذاتت ظلمانی است. اگر خدا لحظه ای نور و کمال را از تو دریغ کند تا به سر حدّ عدم می روی و نیست می شوی. این است که می یابی اگر هم کمالی داری، امانتی است تا از تو آزمون بگیرند. از امام رضا (علیه السلام) درباره ی حکمت امر پروردگار به احرام چنین نقل شده است:

لَأنَّ یَخْشَعُوا قَبْلَ دُخُولِهِمْ حَرَمَ اللَّهِ وَ أَمْنَهُ وَ لئَلَّا یَلْهُوُوا وَ یَسْتَعْلُوا بِشَیْءٍ مِنْ أُمُورِ الدُّنْیَا وَ زینَتِهَا وَ لَذَاتِهَا وَ یَكُونُوا

صَابِرِينَ فِيمَا هُمْ فِيهِ، قَاصِدِينَ نَحْوَهُ مُقْبِلِينَ عَلَيْهِ بِكُلِّيَّتِهِمْ مَعَ مَا فِيهِ مِنَ التَّعْظِيمِ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ لَبِّيْتِهِ وَ التَّدَلُّلِ لِأَنْفُسِهِمْ عِنْدَ قَصْدِهِمْ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى وَ وِفَادَتِهِمْ إِلَيْهِ رَاجِينَ ثَوَابَهُ رَاهِبِينَ مِنْ عِقَابِهِ مَاضِينَ نَحْوَهُ مُقْبِلِينَ إِلَيْهِ بِالذُّلِّ وَ الْإِسْتِكَانَةِ وَ الْخُضُوعِ.^۱

[حاجیان به احرام امر شدند] که پیش از داخل شدن در حرم و امن خداوند خاشع شوند و برای آنکه سرگرم و مشغول به چیزی از امور دنیا و زیورها و لذت‌های آن نباشند و در آنچه در آند شکبیا باشند، قصد سوی او کنند و با همه‌ی هستی خود رو به او آرند. علاوه بر اینها در احرام بستن، بزرگداشت خداوند و خانه‌ی اوست و در احرام، خاکساری نفسشان، به هنگام قصد خدا کردنشان و ورودشان بر او، هست؛ در حالی که ثواب و پاداش الهی را امید دارند و از عقاب پروردگار ترسانند سوی او ره می‌سپزند و به جانب او روی می‌آورند با خاکساری و شکستگی و سرافکندگی.

به راستی انسانی که دیده از دنیا بسته و راهی گور خود است، چه حالتی دارد؟ دیگر از دنیا کنده است و شهوت آن، برایش پست و بی معناست. پوچی آن را با تمام وجود وجدان می‌کند. دیگر تمام دغدغه و دلهره‌اش این است که حالا می‌خواهد به محضر خدا وارد شود و در پیشگاه او قرار گیرد. نگاهی به خود می‌افکند، حقارت خود را در می‌یابد و ذلت خود را می‌فهمد. می‌فهمد که از خود چیزی ندارد، کسی حاضر به همراهی‌اش نمی‌شود و دستش به جایی بند نیست. از



سوئی می‌داند که چه کرده و می‌بیند که چه وزر و وبالی را همراه می‌برد. تهی دستی‌اش از خیر را نیز آشکارا می‌نگرد؛ این است که از عقاب خدایش می‌هراسد و به جدّ از زشتیهای خود پشیمان است. به علاوه از حقّ لطیف و رؤف، امیددستیگری دارد. او دیگر در برابر معبود و همه کاره‌ی خویش قرار گرفته است. به کوچکی و خواری خود در برابر او آگاه است. دریافته که عددی نیست و به حساب نمی‌آید و این چنین شکسته و افتاده می‌شود. سپیدی و سادگی احرام، آدمی را یاد کفن زمان مرگش می‌اندازد. باید همین حالات را نیز برای او تداعی کند. محرّماتی که با پوشیدن این لباس بر او حرام شده‌اند همگی مصادیق سرگرمی نفرت‌آور او به دنیا است. حالا خواه ناخواه باید کنارشان بگذارد. اگرچه در ظاهر امر چنین می‌کند - و باید چنین کند - اما این کافی نیست بلکه باید دلش نیز به این عرصه بیاید. باید همانند هنگامه‌ی مرگ، خویش را گسسته از دلبستگی‌ها ببیند. چه خوب که حاجی با خود بیندیشد انگار مرده است و می‌خواهد به لقاء پروردگارش برسد. چه دارد؟ آیا علمش، مالش، مقام و اعتبارش مال خود اوست یا عطای خداست؟ اینگونه چه جای فخر فروختن و تکبر ورزیدن؟ مضحک نیست آدمی به مال دیگری فخر کند که در دست او به امانت نهاده‌اند؟ از دیگر سو این انسان فقیر حقیر، چه شأنی در برابر خدایش دارد؟ آیا جز این است که خداوند او را از ذلیل‌ترین حالت به این جارسانده و اعتدال بخشیده؟ آیا جز این است که ماهیت تاریک او را خدای مَنّان، پراز نور کمالات نموده؟ آیا غیر از این است که خدا به او آموخته، خدا ثروتش بخشیده، خدا جایگاهش داده و اگر آدمی اراده کند هیچ برایش نمی‌ماند؟

اینجاست که آدمی می‌فهمد خوار است. پس می‌شکند و گردن نمی‌افرازد. چون می‌بیند که با این همه نعمتِ فراگیر از گناه‌نگریخته و از طاعت کم گذاشته، خویش را مقصّر هم می‌بیند. پس سربه‌زیر و شرمنده نیز می‌شود. اینجاست که نور رجاء به ثواب الهی، می‌تابد. او را با همه‌ی این سرشکستگی‌ها و پستی‌ها امیدوار به دست سخاوت پروردگار می‌کند. به همان میزان امید، ترس از اینکه مبادا خداوند عقابش کند و نخواهدش، دلش را می‌لرزاند.

آری اینگونه، تکبر او جای خودش را با تذلل عوض می‌کند. بی‌باکی او به شکستگی بدل می‌شود. با چشم امید - نه به عمل خویش که - یکسره به فضل خداوند می‌نگرد. فضای مگه و مناظر مختلف دور و بر، او را در پیش گرفتن این روحیه یاری می‌رساند. امیرالمؤمنین (علیه السلام) در توصیف این فضا و حکمت اینگونه بودن آن، می‌فرماید:

اگر خدا می‌خواست، بیت حرام خود و مشاعر عظیمش را میان باغها و نهرها قرار می‌داد و در جایی که زمین نرم و هموار باشد، در مکانی پر درخت، با میوه‌هایی در دسترس. در میان خانه‌ها و عمارت‌های بسیار و آبادی‌هایی به هم پیوسته در میان گندمزارهای پر بار و بستان‌های سر سبز و زمین‌های [حاصل خیز و] پر درخت و پهنه‌های پر باران و باغستان‌های خرم و راههای آباد. [اگر چنین بود] به تناسب کمتر بودن سختی و رنج، اندازه‌ی پاداش اندک بود و اگر بنیانی که کعبه بر آن ساخته شده و سنگهایی که دیوارهایش را برآورده، زمرد سبز و یاقوت سرخ و نور و روشنی بود، از دودلی‌ها و تردیدهایی که در دلها جاری کرده می‌کاست و سعی و کوشش شیطان را از قلبها دور می‌ساخت و اضطراب و نگرانی را از مردم می‌زدود. ولی خداوند

بندگان را به گونه گونه‌ی سختی‌ها آزمایش می‌کند و به انواع مجاهدتها به بندگی وا می‌دارد و به کارهای ناخوشایند امتحان می‌کند تا تکبر و خود پسندی را از دل‌هایشان بیرون کند و خواری و فروتنی را جانشین آن سازد.^۱

در مکه‌ی معظمه - با وجود همه‌ی پیشرفت‌های روز - حاجی همواره با سختی‌ها و دشواری‌های فراوانی روبه‌روست. این شهر مقدّس در درّه‌ای محصور میان کوه‌ها و در زمین سخت و سنگلاخ قرار گرفته است. هوای پر رطوبت و نامطلوب و نبود آب جاری و زلال آزار دهنده است. حاصلخیز نبودن زمین‌ها و طبیعت گرم و صحرایی هم مزید بر علّت است. اینها را در کنار ازدحام جمعیت مسلمان در ایّام حج بگذاریم، شرایطی بسیار دشوار ترسیم می‌شود. تحمّل آن طاقتی می‌خواهد و تاب آوردنش قوّتی. شاید نتوان به حج رفته‌ای را یافت که این شرایط را آسوده و عاری از هر گونه مشقّت توصیف کند. غالب افراد از حال و هوای پر غوغای ایّام حج، توصیفی همراه با صدمه ارائه می‌دهند. این همه، که نشان از ابتلایی بزرگ دارد، خود نشان دهنده‌ی ثوابی سترگ است. آن حضرت در همین خطبه اینگونه می‌فرماید:

وَكُلَّمَا كَانَتْ الْبَلْوَى وَالْإِخْتِبَارُ أَعْظَمَ كَانَتْ الْمُثُوبَةُ وَالْجَزَاءُ أَجْزَلَ.^۲

و هر چه بلا و امتحان بزرگ‌تر باشد پاداش و مزد گرانقدرتر است.

۱. نهج البلاغه، خ ۱۹۲.

۲. نهج البلاغه، خ ۱۹۲.

پس نخستین حکمت این دشواری‌ها آن است که خداوند می‌خواهد اجر تحمّل آنها را مضاعف و پربار دهد. لذا هرچه سختی بیش‌تر ثواب افزون‌تر. دانستن این نکته البته در روحیه‌ی حاجی به‌هنگام سفر بسیار مؤثر است. همین که فرد بداند در این سفر، قرار بر صدمه دیدن است، دیگر به کمترین ناملایمی، ناراحت نمی‌شود و شکایت نمی‌کند. توقع نمی‌کند که همه چیز مطابق میلش باشد و اوضاع همواره بر وفق مرادش بچرخد. این است که استقامت و صبرش تقویت می‌شود. تحمّلش بالا می‌رود و در برابر سختی‌ها تاب می‌آورد. یقین هم دارد که اجر این صبر، ناچیز نخواهد بود.

نکته‌ی دیگر صورت ظاهر مشاعر الهی (چون صفا و مروه و عرفات و...) و کعبه‌ی مشرف است. این پرستشگاه‌ها و معابد با شرافت خداوند نه از زمرد و زبرجد که از گل و خاک اند. نه از لؤلؤ و یاقوت که از سنگ و چوب، ساخته شده‌اند. حال آنکه توقع عامه‌ی مردم آن است که خداوند اگر جایی را برای عبادت خود برمی‌گزیند و شرافت می‌دهد، از نظر ظاهر نیز چشمگیر و مزین باشد. معمولاً عقل‌ها در دیده‌هاست. به همین خاطر، منظره‌های زیباتر اولاً جذّاب‌ترند تا اینکه انسان بایک فضای خیلی معمولی و ساده روبه‌رو شود. شاید اگر کعبه‌ی شریف از جواهر قیمتی پوشیده شده بود، بیشتر انسانها را خیره‌ی خود می‌کرد. شاید اگر منی و عرفات به جای صحرا و کوه در میان باغستان‌های پرگل و باطراوت بود، بیشتر میل‌ها را به خود می‌کشید. نکته در اینجاست که دار دنیا، دار ابتلا و امتحان است. خداوند، انسان را می‌آزماید تا ببیند در مواجهه با چنین سادگی و سختی چه می‌کند؟ آیا در حقانیت آن

تردید می‌کند؟ دو دل می‌شود؟ نگرانی می‌یابد و ایمانش سستی می‌پذیرد؟ یا آنکه شک به دل راه نمی‌دهد و محکم قدم در راه می‌گذارد؟ پس این عرصات حج، همه صحنه‌های امتحان انسانند تا پابندی خویش را به عهد عبودیت با خدا نشان دهد.

حکمت دیگری که انسان را به درک عبد بودنش نزدیک می‌سازد، آن است که این مناظر و آن صخره‌ها، همگی او را به خواری می‌کشند. باید سربه زیر اندازد و تحمل کند. باید هر جا که دستورش دادند، وقوف نماید، باید هر قدر که خواستند، راه بییماید. باید هر جا اراده نمودند، بیتوته کند. باید سر بتراشد و چون بندگان، دست از پای خطا نکند. این فرمانبری بی‌چون و چرا و بنده‌وار، بت «خود» او را پیش خودش می‌شکند و در درگاه الهی کوچکش می‌کند. یادش می‌آورد که بنده است و بندگی، گوهرش خاکساری است، در برابر مالک.

باری، این جوّی که تابلویش را ترسیم کردیم، گردنِ فراز انسان را می‌شکند. پیشانیِ خود خواهی‌اش را به خاک می‌ساید. بتخانه‌ی تکبرش را بر سرش خراب می‌کند و اینگونه تازه انسان ارزش پیدا می‌کند، عزّت می‌یابد و سر بلند می‌شود.

گرمای مگّه: مرارتی پر ارج

یکی از مصادیق مشقّت‌های مگّه‌ی مکرمه، گرمای طاقت فرسای آن است که هر دو حکمت «امتحان» و «شکست تکبر» را در دل خود دارد. خصوصاً در فصول گرم سال حرارت به اوج خود می‌رسد. واقع شدن این شهر معظم در درّه و نزدیکی آن به دریا باعث تشدید گرماست. بنابراین علاوه بر گرمای شدید، رطوبت نفس گیر آن نیز

انسان را آزار می‌دهد. صبر بر همین یک مرارت چنان اجری دارد که به راستی دل انسان را خنک می‌کند و نفسش را جامی آورد. پیامبر اکرم ﷺ فرمودند:

مَنْ صَبَرَ عَلَى حَرِّ مَكَّةَ سَاعَةً تَبَاعَدَتْ مِنْهُ النَّارُ مَسِيرَةَ مِائَةِ عَامٍ
و تَقَرَّبَتْ مِنْهُ الْجَنَّةُ مَسِيرَةَ مِائَةِ عَامٍ.^۱

هر که به قدر ساعتی بر گرمای مکه صبر کند (مدّت زمان کمی) آتش به اندازه‌ی مسیر صد سال از او دور می‌شود و بهشت به قدر مسافت صد سال به او نزدیک می‌گردد.

شاید هم اکنون که در عالم محسوسیم دور شدن از آتش جهنّم، آنقدرها وجدانی نباشد. امّا اگر به فضای کتاب و سنّت آشنا باشیم اهمّیت این فاصله گرفتن را بیشتر درمی‌یابیم. از آن طرف نیز مطلوبیّت نعمت‌های بهشتی و قدر نزدیک گشتن به آنها را فراوانتر درمی‌یابیم. این همه، مظاهری از رضای الهی و مزدی است که پروردگار در برابر ساعتی بردباری به انسان می‌دهد؛ آن هم در برابری از رنجهای این سفر.

این گرما و سوز که خود بسی عطش خیز و بی‌تاب کننده است، با زائر حرفهای دیگری هم دارد. این جا در این سرزمین وحی و تنزیل، لب‌های انسان خشکی می‌زند، امّا آب به راحتی در دسترس هست. گرما کشنده و آزار دهنده است امّا سرپناه‌های خنک هم هستند. تازه کسی با تو در جنگ نیست، زره و کلاه خود هم به برنداری. تیری هدف نگرفته و نیزه‌ای هم قصدت نکرده است. هوای گرم و آتش بار، با

دود شعله‌ها همراه نگشته و مال و خانوادها در امانند. دخترکانت غصّه‌ی یتیمی زودرس‌شان را نمی‌خورند. در این حالِ احرام، کسی اجازه ندارد به تو توهین و با تو جدال کند؛ چه رسد به اینکه اسبش را برای تاختن بر بدنت، زین تازه زده باشد. تو حاجی مُحرّمی! به حرم آمده‌ای و همه احترامت می‌کنند. به‌اشک و لبخند بدرقه‌ات کرده‌اند. با گل و نُقل هم استقبال خواهند کرد. با این همه در برابر آن گرماکشیدن اجری فراوان به تو عطا می‌شود.

چه خوش که حاجی با دل سفری به کربلا کند و آن عاشورای پر شراره را یادآور شود. سُرور سپید رویان بهشت، با جگری عطش زده، داغ آفتاب را تاب می‌آورد. آسمان از این گداز پیش چشمش تیره شده بود. خیمه و خرگاهش ساعتی بعد به غارت می‌رفت. هزاران تیر و شمشیر قصد جانش را کرده بودند. اهل و عیالش تا اسارت چند گام فاصله داشتند و همه‌ی اینها را محض خاطر خدا با رویی گشاده می‌پذیرفت. شاید با این یادآوری خالصانه - که حاصل ارادت و جوشیده از جان شیعه است - آدمی پیش خود شرم کند که عمل و تحمّل خویش را چیزی حساب آورد. شاید دعایش این شود که خدا گرمای کربلا را هم به کامش بچشاند و چهره‌اش را در راه وصل آن حرم حق، آفتاب زده و تکیده سازد. به این روایت زیبا و شنیدنی بنگرید:

معاویة بن وهب می‌گوید برای ورود به محضر امام صادق علیه السلام اجازه خواستم. به من گفته شد وارد شوم. داخل که گشتم آن حضرت را در جایگاه نمازشان در اتاق خود یافتم. نشستم تا نمازشان تمام شد پس شنیدم که با خدای خود چنین مناجات می‌فرمودند:

ای [خدایی] که ما را به کرامت و بزرگی دادی و به وصیت (نص نبوی) مخصوص نمودی و شفاعت را به ما وعده دادی و علم گذشته و آینده را عطایمان کردی و دلهای مردمان را هوایی ما ساختی!

إِغْفِرْ لِي وَ لِإِخْوَانِي وَ لِزُورِ قَبْرِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ الَّذِينَ أَنْفَقُوا أَمْوَالَهُمْ وَ أَشْخَصُوا أَبْدَانَهُمْ رَغْبَةً فِي بَرِّنا وَ رَجَاءً لِمَا عِنْدَكَ فِي صَلَاتِنَا وَ سُورِئاً أَدْخَلُوهُ عَلَى نَبِيِّكَ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ إِجَابَةً مِنْهُمْ لِأَمْرِنَا وَ غَيْظاً أَدْخَلُوهُ عَلَى عَدُوِّنَا....

رحمتت را شامل من و برادرانم ساز و بر زائران قبر اباعبدالله الحسین (علیه السلام) [رحمت فرست] آنانکه [در راه زیارت او] اموالشان را خرج کردند و بدن هایشان را به مشقت انداختند؛ به خاطر رغبت و شوق نیکی به ما و به خاطر امید به ثواب تو در پی پیوند با ما و به خاطر شادمانی که بر پیامبر صلواتک علیه و آله وارد نمودند و به خاطر اجابتشان نسبت به فرمان ما و به خاطر خشمی که بر دشمنان ما وارد ساختند....

... فَأَرْحَمَ تِلْكَ الْوُجُوهُ الَّتِي قَدْ غَيَّرَتْهَا الشَّمْسُ وَ أَرْحَمَ تِلْكَ الْخُدُودَ الَّتِي تَقَلَّبَتْ عَلَى حُفْرَةِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ وَ أَرْحَمَ تِلْكَ الْأَعْيُنَ الَّتِي جَرَتْ دُمُوعُهَا رَحْمَةً لَنَا وَ أَرْحَمَ تِلْكَ الْقُلُوبَ الَّتِي جَزَعَتْ وَ احْتَرَقَتْ لَنَا وَ أَرْحَمَ الصَّرَخَةَ الَّتِي كَانَتْ لَنَا اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَوْدِعُكَ تِلْكَ الْأَنْفُسَ وَ تِلْكَ الْأَبْدَانِ حَتَّى نُوَفِّيَهُمْ عَلَى الْحَوْضِ يَوْمَ الْعَطَشِ.^۱



رحمت آور به آن رخسارها که خورشید رنگشان را تغییر داده و رحمت آور به آن گونه‌هایی که بر قبر اباعبدالله علیه السلام منقلب شده و رحمت آور بر آن دیدگانی که اشک‌هایش به خاطر مهر و رقت [به حال] ما ریزان شده و رحمت‌آور به آن قلب‌ها که برای ما بی‌تاب و گداخته شده و رحمت آر به فریاد و فغانی که از برای ما بوده است. خدایا آن جان‌ها و جسم‌ها را به تو می‌سپرم تا آن‌که در روز تشنگی [قیامت] در کنار حوض [کوثر] به عهد خود با آنان وفا کنیم.

آری این چشم‌های نم زده از داغ امام حسین علیه السلام، این چهره‌های آفتاب سوخته، این قلب‌های آتش گرفته و بی‌تاب، با ارزش و گرانقدرند؛ آنقدر که امام صادق علیه السلام تعقیب نمازشان را به دعا برایشان می‌گذرانند. از خدا حفاظت آنها را می‌طلبند و سیراب کردنشان را در بحبوحه‌ی عطش زار محشر به عهده می‌گیرند. راستی هیچ کجا کربلا می‌شود؟!

در حال احرام چه کنیم؟

پس از آنکه حاجی به میقات رسید، اگر مرد است، دو جامه‌ی سپید نادرخته را دور کمر می‌بندد و به دوش می‌افکند. قصد قربت می‌کند در هنگامی که نیت خاص خود را از دل می‌گذراند یا آنکه - برای رعایت استحباب - آن را به زبان می‌آورد. نیکوست اگر به عمره‌ی مفرده آمده است و یا می‌خواهد حجّ مستحبّی انجام دهد، دیگران را نیز در نیت خود شریک کند. بدین صورت که این عمل مستحبّی خویش را به نیابت از مؤمنینی انجام دهد که برگردنش حقّی یا در درگاه الهی آبرویی

دارند. اینگونه ثواب جهد خویش را به آنان نیز می‌رساند و ادای حقوق آنها را هم می‌نماید. به طور مثال نیابت از پدر و مادر، اساتید، علمای تشیع و بزرگانی چون شهدای کربلا بسیار مطلوب است. از این فراتر وقتی است که حاجی به نیابت از ائمه‌ی معصومش و خصوصاً مولای طرید و وحیدش امام عصر علیه السلام نیت انجام عمره‌ی مفرده یا حجّ مستحبّی می‌نماید.^۱ در این حالت او نهر کم آب و بی رمق خویش را به اقیانوسهای فراخ و دریا‌های بی‌کرانه متصل ساخته است. و مگر وجهه‌تر از وجه الله در دربار ربوبی می‌توان یافت؟ و مگر آبرو داری همتای ائمه‌ی نور و هدایت سراغ می‌توان گرفت؟ زائری که نیابت از امامان پاک نهادش می‌کند حکم کودکی را دارد که دستش را به دست بزرگ‌ترش می‌دهد. اطمینان دارد به گل روی او همه احترامش می‌کنند و عزّتش می‌دهند. اگر چنین کنند نه از برای خود اوست، بلکه از این بابت بالا نشین می‌شود که دست در دست «عرش نشین الهی» نهاده است. به علاوه چنین نیابتی عرض توّسل و رانِ ملخی به درگاه سلیمانی امام عصر علیه السلام است تا پرتو التفات آن عزیز مصر وجود را به سوی

۱. امام عصر علیه السلام سرور اهل ایمانند و بزرگترین حق را ایشان بر گردن ما دارند. نیابت از ایشان در عمره یا حجّ مستحبّی یکی از اعمال نیکویی است که می‌تواند باعث تقرب ما به آن حضرت گردد. بسیاری مراجع بزرگوار تقلید نیابت از امام عصر علیه السلام را در این امر جایز دانسته‌اند: مرحوم آیه الله خویی و مرحوم آیه الله گلپایگانی (بر اساس نقل کتاب «آراء المراجع فی الحج، ص ۵۴» و آیه الله سیستانی (بر اساس استفتاء نگارنده از سایت رسمی ایشان). مرحوم آیه الله سیّد محمد تقی موسوی اصفهانی نیز در جلد دوم کتاب شریف «مکیال المکارم فی فوائد الدّعاء للقائم» تکلیف ۲۵ و ۲۶ مردم نسبت به امام زماشان را چنین معرفی فرموده‌اند: «حج نمودن به نیابت از آن حضرت» و «فرستادن نایب برای حج کردن از جانب آن حضرت».

گدایانی بی‌مایه - چون ما بکشانند. البتّه پیش از این نیت نکو و پوشیدن احرام، مستحب است انسان غسل احرام بجای آورد و دو رکعت یا، برای درک فضیلت بیشتر، شش رکعت نماز مستحبی - با سوره‌های اخلاص و جحد - بخواند^۱ تا آمادگی افزونتری برای مراحل بعد بیابد.

تلبیه

متن و ثواب تلبیه

احرام حج تمتّع، عمره‌ی تمتّع و عمره‌ی مفرده، بدون گفتن ذکر «تلبیه» محقّق نمی‌شود. کسی که غسل کرده، لباس احرام پوشیده و نیت نموده است، در صورتی مُحرم خواهد شد که تلبیه گفته باشد. به علاوه از همین هنگام به بعد ملزم به رعایت تروک احرام است. حدّ واجب این ذکر، عبارت از این جملات است:

لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ إِنَّ الْحَمْدَ وَالنُّعْمَةَ
لَكَ وَالْمُلْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ.^۲

اجابت می‌کنم ای خدا اجابت می‌کنم! آمده‌ام، آمده‌ام همتایی برای تو نیست اجابت می‌کنم! به راستی ستایش و نعمت و پادشاهی از آن توست، همتایی از برای تو نیست اجابت می‌کنم. گفتن یکباره‌ی حدّ واجب نیز کفایت می‌کند. البتّه در کتب مناسک آمده است که در عمره‌ی تمتّع با دیدن خانه‌های قدیم مکه (حدّ حرم) و در عمره‌ی مفرده پیش از ورود به حرم و در حج تاهنگام زوال آفتاب

۱. رجوع کنید به مناسک حج مراجع معظم تقلید، بخش مستحبات احرام.

۲. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۳۲۶.

روز عرفه، جایز و بلکه مستحب است حاجی ذکر لَبَّيْک را تکرار کند.
امام باقر علیه السلام به نقل از نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

مَنْ لَبَّى فِي إِحْرَامِهِ سَبْعِينَ مَرَّةً إِيْمَانًا وَ احْتِسَابًا أَشْهَدَ اللَّهُ لَهُ
أَلْفَ أَلْفٍ مَلَكٍ بِبَرَاءَةٍ مِنَ النَّارِ وَ بَرَاءَةٍ مِنَ النُّفَاقِ.^۱

هر که در حال احرام خود هفتاد بار - از روی ایمان و احتساباً -
لَبَّيْک بگوید، خداوند برایش هزار هزار فرشته را به دوری از آتش
و دور گشتن از نفاق شاهد می گیرد.

برای چنین ثواب گران سنگی در روایت شریف، دو شرط بیان شده
است:

نخستین شرط، ایمان است بدین معنا که فرد، معرفت به خدای
متعال، رسول مکرم صلی الله علیه و آله و ائمه ی معصومین علیهم السلام را از عمق جان
پذیرفته باشد و در یک کلام قلباً به این سه پایه ی انکارناپذیر دین،
اعتقاد داشته باشد.

دومین شرط، که در قالب تعبیر «احتساباً» آمده، بدین معناست که
حاجی لَبَّيْک گفتن خود را به حساب خدا بگذارد. به تعبیر دیگر به
قصد تقرب به خدای متعال، خالصانه و بدون هیچگونه خودنمایی و
ریا چنین کند. بنابراین برای به دست آوردن این ثواب، علاوه بر ایمان،
باید انسان تنها خدا را در نظر داشته باشد و صرفاً کسی را در نظر گیرد
که سوی او مسافر است.

در کتب روایی علاوه بر لَبَّيْک واجبی که ذکر نمودیم لَبَّيْک های
مستحبی نیز از معصومین علیهم السلام نقل شده است. این لَبَّيْک ها در

کتب مناسک حجّ مراجع معظم تقلید نیز ذکر گردیده و مضامین شورانگیزی دارد:

لَبَّيْكَ ذَا الْمَعَارِجِ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ تُبْدِي وَ الْمَعَادُ إِلَيْكَ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ
دَاعِيَا إِلَى دَارِ السَّلَامِ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ غَفَّارَ الذُّنُوبِ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ
مَرْغُوبًا وَ مَرْهُوبًا إِلَيْكَ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ أَنْتَ الْغَنِيُّ وَ نَحْنُ الْفُقَرَاءُ
إِلَيْكَ لَبَّيْكَ (لَبَّيْكَ أَهْلَ التَّلْبِيَةِ لَبَّيْكَ) لَبَّيْكَ ذَا الْجَلَالِ وَ
الْإِكْرَامِ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ إِلَهَ الْخَلْقِ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ ذَا النِّعَمَاءِ وَ الْفَضْلِ
الْحَسَنِ الْجَمِيلِ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ كَشَّافَ الْكُرْبِ الْعِظَامِ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ
عَبْدُكَ وَ ابْنُ عَبْدِكَ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ يَا كَرِيمُ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ أَتَقَرَّبُ
إِلَيْكَ بِمُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمْ لَبَّيْكَ
لَبَّيْكَ بِحَبَّةٍ وَ عُمْرَةٍ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ هَذِهِ مُتْعَةٌ عُمْرَةٍ إِلَى الْحَجِّ
لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ تَمَامُهَا وَ بَلَاغُهَا عَلَيْكَ لَبَّيْكَ.^۱

لَبَّيْكَ ای صاحب مراتب والا! اجابت می‌کنم. لَبَّيْكَ! تو آغازگر
[خلقتی] و بازگشت به سوی توست، اجابت می‌کنم! لَبَّيْكَ! ای
که مرا به خانه‌ی سلامت خواندی. اجابت می‌کنم! لَبَّيْكَ! ای
بخشایشگر گناهکاران اجابت می‌کنم! لَبَّيْكَ! به تو اشتیاق دارم و
از تو ترسانم، اجابت می‌کنم! لَبَّيْكَ! تو بی‌نیازی و ما به تو
نیازمندانیم. آمده‌ام و آماده‌ام، (لَبَّيْكَ ای شایسته‌ی تلبیه لَبَّيْكَ!)
لَبَّيْكَ ای دارای شکوه و کرامت آمده‌ام و آماده‌ام، لَبَّيْكَ ای
معبود آفریدگان! اجابت می‌کنم! لَبَّيْكَ ای دارای عطایا و فضل



نیکو و زیبا لَبَّیک! لَبَّیک! ای رفع کننده‌ی گرفتاری‌های بزرگ
 لَبَّیک، لَبَّیک این بنده‌ی توست و فرزند دو تن از بندگان تو لَبَّیک!
 لَبَّیک ای بخشنده‌ی بی‌مَنّت لَبَّیک! لَبَّیک به‌سوی تو به
 واسطه‌ی پیامبر و خاندانش تقَرّب می‌جویم لَبَّیک! اجابت
 می‌کنم به حج و عمره‌ای لَبَّیک، اجابت می‌کنم این عمره‌ی
 تمتّع به سوی حج است لَبَّیک! اجابت می‌کنم پایان دادنش و [به
 نتیجه] رساندنش با توست، لَبَّیک.

در این اذکار شریف معارف نابی نهفته است. دَقّت در آنها - و نه
 فقط خواندن و رد شدن - علاوه بر ثواب افزون‌تر، درس آموز نیز
 هست. به‌طور مثال در این روایت شریف بر سه محور مهم انگشت
 اشاره گذارده شده است:

محور نخست آنکه در همان تعابیر ابتدایی به خداوند عرضه
 می‌داریم که مابه‌تواشتیاق و امید داریم و در عین حال از تو ترسانیم.
 این، بیان یک حالت مطلوب و واقعی در روح اهل ایمان است و در
 فرهنگ اعتقادی دین، از آن به «خوف» و «رجاء» تعبیر می‌شود. مؤمن
 را همیشه دو خوف احاطه کرده است: اوّل آنکه می‌داند گناهان فراوانی
 در برابر خداوند رثوف مرتکب شده و کفران نعمت‌های بی‌شماری
 نموده است. در عین حال نمی‌داند آیا خدای متعال این گناهان او را
 بخشوده است یا نه؟ خوف آن دارد که خداوند عذر او را در هنگام
 توبه نپذیرفته باشد. آنگاه با آنکه مؤمن است ممکن است در هنگام
 مرگ یا برزخ و قیامت عذاب‌های سختی برایش در نظر گرفته باشند. این
 است که از عدل خداوند می‌هراسد. می‌ترسد از اینکه خداوند در برابر
 آنچه کرده، به او پاسخی مطابق عدل خود بدهد.



خوف دیگر، خوف از آینده‌ی پیش روست. مؤمن نمی‌داند چه گذرگاه‌های سخت و چه لغزش‌گاه‌های هلاکت باری انتظارش را می‌کشند. ممکن است در شرایطی گناهانی را مرتکب شود که حتّی فکر انجامش را هم اکنون نمی‌کند. اگر خدا به او رحم نکند حتّی این امکان هم منتفی نیست که نامش در سلک اشقیاء رقم خورد. ممکن است نتواند گوهر ایمان خود را به همراه خویش به آخرت ببرد. این است که می‌هراسد، می‌لرزد و دلهره دارد. ترس و لرز از مواجهه با عدل خدای منتقم و نیز دلهره از پرتگاهها و عاقبت شقاوت بار^۱.

اما در عین حال که چنین می‌ترسد به فضل خداوند امید دارد. به احسان و لطف او چشم دوخته است و البتّه این امید او امیدی واهی نیست. با آرزوهای دست نیافتنی و خیالات پوچ کاملاً متفاوت است. امید او واقعی است به این معنا که برای به دست آوردن هدف خود دست به کار می‌شود. از راهش وارد می‌گردد و رحمت الهی را با روحیه‌ای عمل‌گرا می‌جوید. با تقوا، توسّل به اهل بیت (علیهم‌السلام) و توکّل به پروردگار به کسب رحمت او امید می‌بندد. به تعبیر بهتر، امید او ایستا نیست بلکه با تلاش و حرکت رو به جلو همراه است. به هر روی حاجی به میزبان بی‌مانندش عرضه می‌دارد که هم از عدل او می‌هراسد و هم به فضل او چشم داشت دارد. گویی از نای جان این عبارات شریف دعای ابو حمزه رانجوا می‌کند:

أَدْعُوكَ يَا رَبَّ رَاهِباً رَاغِباً رَاجِئاً خَائِفاً إِذَا رَأَيْتُ مَوْلَايَ
ذُنُوبِي فَزِعْتُ وَإِذَا رَأَيْتُ كَرَمَكَ طَمِعْتُ فَإِنْ عَفَوْتَ فَخَيْرٌ

۱. رجوع کنید به الکافی، کتاب الایمان و الکفر، باب الخوف و الرجاء.

رَاحِمٍ وَإِنْ عَذَّبْتُ فَغَيْرُ ظَالِمٍ^۱

تو را می‌خوانم ای پروردگار! در حالیکه هراسانم و روی آور، ترسانم و امیدوار، هنگامی که گناهانم را می‌نگرم وحشت می‌کنم و وقتی بزرگواری تو را نگاه می‌کنم [به فضلت] طمع می‌کنم [و امید می‌بندم] پس اگر مرا ببخشایی چه نیکو مهرورزی هستی و اگر عذابم کنی، ستم نکرده‌ای.

محور دوّم این که: اگر کسی خدای متعال را شایسته‌ی لَبَّیک ببیند، مرتبه‌ی بالایی از عبادت را به کف آورده است. او اکنون یافته که هیچ موجودی جز خدا شایسته‌ی انگیزه شدن برای بندگی و مخاطب شدن برای لَبَّیک نیست، چرا که هر چه غیر او مخلوق است و اتکا به پروردگار دارد. همانند تعبیر امیر مؤمنان (علیه السلام) که عرضه داشتند:

وَجَدْتُكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُكَ^۲

(خدایا) من تو را شایان پرستش یافتم پس بندگی‌ات کردم.

چنین درجه‌ای از درجات بالای بندگی خداست که انسان به هیچ انگیزه‌ای جز «خدای شایسته‌ی پرستش» در درگاه او زانو نزند. البته چنین گفتاری به طور کامل شایسته‌ی کسی چون امیر مؤمنان (علیه السلام) است و دیگران در درجات پایین آن را به زبان می‌آورند.

محور سوّم آنکه در عبارات پایانی این لَبَّیک از خدا می‌خواهیم که خود، حجّ ما را به بلوغ و کمال برساند، به کمال رسیدن یک عمل به این است که اولاً صحیح باشد و ثانیاً مقبول درگاه الهی افتد. می‌توان فرض

۱. البلد الامین، ص ۲۰۶.

۲. بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۱۴.

نمود عملی تمامی شرایط صحّت را دارا باشد امّا در عین حال مقبول پروردگار نیفتد. قبولی عمل از سوی خدای متعال شرایط متعدّدی دارد که اگر انسان آنها را کسب نکرده باشد ره به جایی نمی‌برد و عاقبت از پذیرش خداوند دست خالی می‌ماند. البتّه از سوی دیگر، احراز تمامی شروط قبولی عمل، کار هر کس نیست و روندی بسیار دشوار و در عین حال ظریف دارد. بنابراین انسان باید تلاش خود را برای به دست آوردن این شرایط مبذول دارد. امّا در عین حال نمی‌تواند به کار خود امید ببندد چرا که در نهایت خداوند باید عمل او را بپذیرد و اوست که باید به کار انسان نمره بدهد. بدین ترتیب یک امید باقی می‌ماند و آن چشم دوختن به دامن فضل الهی است. امید مؤمن این است که خداوند خود به کرمش و با چشم پوشی از نقص‌های عمل، آن را به همین صورت شکسته بسته بپذیرد. در یک کلام خود، آن را کامل و تمام کند. معنای «تمامها و بلاغها علیک» همین است. یعنی «خدایا! این عمره‌ی تمتّع، یا عمره‌ی مفرده و یا حجّ من است. امّا خود امید ندارم که بتوانم آن را شایان پذیرش تو سازم. به همین خاطر به فضل خود آن را تمامیت بخش و آن‌گاه بپذیر.» اگر خدای متعال نپذیرد و دست رد به سینه‌مان بزند، آن وقت اوّل سیاه روزی و بدبختی است. می‌شود که انسان، لبّیک بگوید امّا خداوند اجابت نکند. می‌شود که اعلام آمادگی بنماید، امّا خداوند او را نخواهد و به این میهمان خوش آمدنگوید. به هر روی اگر گناهان انسان بخشوده نگردد و خداوند بخواهد مؤاخذه کند، دیگر جواب این «لبّیک» ما «لبّیک» نخواهد بود. به این روایت تأمل‌انگیز بنگرید:

امام زین العابدین حج می‌گزارد. پس هنگامی که احرام بست و مرکبش ایستاد (در میقات) رنگش زرد شد و بر [بدن مبارکش] رعشه افتاد و نمی‌توانست لبیک بگوید. به ایشان گفته شد: «لبیک نمی‌فرمایید؟» فرمودند:

أَخْشَى أَنْ يَقُولَ لِي لَا لَبِيكَ وَلَا سَعْدَيْكَ.

می‌ترسم [خدا] به من بگوید: اجابت نمی‌کنم و خوش نیامدی. پس هنگامی که لبیک به زبان آورد از حال رفت و از مرکبش فرو افتاد. پس این حال [رعشه و رنگ پریدگی] بر او غالب بود تا حجتش را به پایان رسانید.^۱

امام سجاد (علیه السلام) - که سر سوزنی از معصیت و ناپاکی ندارند - چنین می‌گویند. پس آیا گفتن تلبیه باید برای ما به همین راحتی باشد؟ برای مایی که غرق در باتلاق معصیتیم و روزمان بدون گناه شب نمی‌شود؟ امامی که یکپارچه نور و پاکی و خلوص و صفاست، اینگونه از پاسخ ردّ خداوند دلهره دارد، آن وقت ما عین خیالمان نیست؛ به راستی این افسوس ندارد؟ این راحتی ما در هنگام مواجهه با پروردگار از سر جهلمان است. چشم بازی نداریم و نمی‌فهمیم که خود چه کاره‌ایم. یادمان رفته چه سیه رویها در نامه‌ی عمل خویش داریم. از سویی دیگر خدا را نشناخته‌ایم و عدل او را جدّی نگرفته‌ایم. قهاریت او را وجدان نکرده‌ایم و توشه‌ای از هراس فراهم ننموده‌ایم. این است که خیالمان آسوده است. اهل حق اگر چه پاک نهاد باشند، باز هم خویش را ایمنی نمی‌دهند. همواره در برابر او احساس تقصیر می‌کنند و هراسانند که خداوند آنها را نپذیرد. این در حالی است که کسی چون آنان

۱. عوالی اللآلی، ج ۴، ص ۳۵.

شایسته‌ی پذیرایی حق تعالی نیست. متأسفانه امروزه در جامعه‌ی اهل تدبّین به این مسائل که روح حج و لبّیک است توجه نمی‌شود. غافل از این که خدای متعال از بی‌باکان در نمی‌گذرد و به آنان لبّیک نمی‌گوید.

ردّ لبّیک حرام خوار

به طور مثال در مورد کسانی که حقوق مالی دیگران را ضایع کرده‌اند و مال حرام اندوخته‌اند از قول معصومین (علیهم‌السلام) چنین آمده است:

مَنْ حَجَّ بِمَالٍ حَرَامٍ نُودِيَ عِنْدَ التَّلْبِيَةِ: لَا لَبَّيْكَ عَبْدِي وَلَا سَعْدَيْكَ.^۱

هر که با مال حرام حج کند هنگام تلبیه به او ندا می‌شود: اجابت نمی‌کنم بنده‌ی من و خوش نیامدی. یا امام صادق (علیه‌السلام) فرمودند:

إِذَا اكْتَسَبَ الرَّجُلُ مَالًا مِنْ غَيْرِ حِلِّهِ ثُمَّ حَجَّ فَلَبَّى نُودِيَ «لَا لَبَّيْكَ وَلَا سَعْدَيْكَ» وَإِنْ كَانَ مِنْ حِلِّهِ فَلَبَّى نُودِيَ «لَبَّيْكَ وَ سَعْدَيْكَ».^۲

وقتی انسان مالی را از غیر راه حلالش کسب می‌کند و حج می‌گزارد و لبّیک می‌گوید، ندا می‌رسد که: «پاسخت نمی‌دهم و خوش نیامدی!» و اگر از راه حلال [درآمد داشته باشد] ندا می‌شود: «لبّیک و خوش آمدی!»

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۳۱۷.

۲. الکافی، ج ۵، ص ۱۲۴.